



بازهم دربارهٔ ظهور سرمایه مالی اتونوم در چندین کشور شبه مستعمره

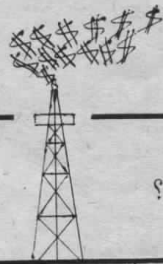


یک نکته را، که مستقیماً به مطلب مورد جدل مربوط نیست، می‌باید قبل از پاسخ به بحث رفیق جابر روشن کرد.

حملهٔ او به استفادهٔ بیجا از اصطلاح "سرمایه مالی عرب" صحیح می‌باشد. یک ملت [واحد] عرب وجود دارد. لیکن بورژوازی را نمی‌باید براساس ملیت فرهنگی و نژادیش تقسیم بندی کرد بلکه می‌باید براساس ساختمان دولتی ای که در آن قرار گرفته، پایگاه فعالیتش را تشکیل می‌دهد تقسیم بندی نمود. از این لحاظ سخن از "سرمایه مالی عرب" همانقدر بیجاست که سخن از سرمایه آمریکای لاتین در دورهٔ کنونی یا سرمایه ایتالیائی (یا آلمانی) در قرن هجدهم. اگر اصطلاح "سرمایه مالی ایرانی، کویتی، سعودی و غیره" را برای مشخص کردن پدیده ای که میخواهیم بررسی کنیم بکار می‌بردیم بهتر می‌بود.

ما اصطلاح "سرمایه مالی عرب" را باین خاطر استعمال کردیم که در بسیاری از موارد - بویژه در مورد کویت، ولی موارد دیگری نیز خواهد بود - منشاء سرمایه داران مالی همیشه کشوری نیست که هم‌اکنون در آن سکونت داشته، امرار معاش کرده، سرمایه شان را انباشت می‌کنند. بخش قابل اهمیتی از بورژوازی کویت فلسطینی الاصل می‌باشد. در آینده امکان دارد در چندین کشور عربی غنی از دلارهای نفتی بورژواهای مصری و لبنانی را بعنوان سرمایه گذاران عمده پیدا کنیم. انکشاف ناموزون "فرهنگ" بورژوازی از یک طرف و وفور سرمایه از طرف دیگر در کشورهای مختلف عربی این پدیده را تشدید می‌نماید. ولی این استعمال بیجای اصطلاح "سرمایه عرب" را توجیه نمی‌کند.





آیا يك جدل صرفاً لغوی است؟

دراولین نظر می توان پنداشت که این جدل صرفاً لغوی است. رفیق جابر نقل قولی از "امپریالیسم بنابنا" عالی ترین مرحله سرمایه داری" می آورد که در آن لنین امپریالیسم و سرمایه مالی را یکی می داند. اگر ایمن تعریف را قبول کنیم نتیجه آن واضح است: سرمایه مالی ایرانی، کویتی و غیره وجود ندارد، زیرا این کشورها نه شاهد یک پیرویه طولانی تمرکز سرمایه صنعتی و در نتیجه آن ایجاد انحصارات صنعتی بوده اند، نه در تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ [خود] شرکت داشته اند، نه دارای سیاست خارجی مستقل مشخصه رقابت بین امپریالیست ها هستند، و نه ظاهراً از یک ساختار اجتماعی-اقتصادی قابل مقایسه با کشورهای امپریالیستی برخوردارند. اگر سرمایه مالی تمام اینها را ایجاد می کند، استعمال این اصطلاح برای مشخص کردن سرمایه های مورد نظرمان ناصحیح است.

لیکن، لنین و سایر نویسندگان مارکسیست بعد از جنگ جهانی اول تعریف محدود تری نیز از سرمایه مالی دارند. در عوض یکی دانستن سرمایه داری انحصارات، امپریالیسم و سرمایه مالی، [این تعریف] سرمایه مالی را به یکی از مشخصات پنجگانه امپریالیسم تقلیل می دهند. مثلاً لنین در جدل خود با سوکولنیف Sokolnikov درباره تجدید نظر در برنامه حزب (لشیک) آنچه را که قبلاً در جزوه اش درباره امپریالیسم ذکر کرده بود باین صورت تکرار می کند:

"در طرح من، مشخصات اساسی پنجگانه امپریالیسم این گونه فرض شده اند: ۱- انحصارات کاپیتالیستی؛ ۲- درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی؛ ۳- صدور سرمایه به خارج؛ ۴- تقسیم جغرافیایی جهان، تقسیمی که بپایان رسیده است؛ ۵- تقسیم جهان بین انحصارات اقتصادی بین المللی." ۱ "برای تجدید نظر در برنامه حزب" ۶- ۸ اکتبر ۱۹۱۷، در مجموعه آثار لنین، جلد ۲۶، ص ۵-۱۶۴ چاپ پاریس، ۱۹۶۷، EDITIONS SOCIALES

اضافه بر این لنین در جزوه اش درباره "امپریالیسم"، چند صفحه بعد از بخشی که رفیق جابر نقل می کند چنین نوشته است:

"بنابراین بدون فراموش کردن ارزش مشروط و نسبی تمام تعریف های کلی که هرگز نمی توانند کلیه جوانب بهم پیوسته یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن دربرگیرند باید برای امپریالیسم آن چنان تعریفی نمود که شامل پنج علامت زیرین از علائم اساسی آن باشد:

"۱- تمرکز تولید و سرمایه به آن چنان مرحله عالی انکشاف رسیده که انحصاراتی را که در زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده ای بازی می کنند بوجود آورده است؛

"۲- درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد یک الیگارش مالی براساس این سرمایه مالی؛

"۳- متمایز از صدور کالا، صدور سرمایه اهمیت استثنائی کسب می کند؛

"۴- ایجاد اتحادیه های کاپیتالیستی انحصاری بین المللی که جهان را بین خود تقسیم می کنند؛ و

"۵- تقسیم جغرافیایی جهان میان بزرگترین قدرت های سرمایه داری کامل می شود." (تاکید از ماست)

اگر سرمایه مالی بعنوان "درهم آمیختن سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی" تعریف شود و نه بعنوان مجموعه مشخصات پنجگانه امپریالیسم، آنگاه تصدیق می کنیم که در اثر عملکرد قانون انکشاف ناموزون و مرکب، و نظریه تعویق انقلاب سوسیالیستی جهانی، این مشخصه امپریالیسم مانند بزرگ از مشخصات دیگر آن می تواند در کشورهای شبه مستعمره و کشورهای غیر امپریالیستی، در محتوای واضحاً متفاوت، و بدون اینکه بهیچوجه معنی یکی بودن کشورهای امپریالیستی و کشورهای شبه مستعمره را نشان دهد، ظاهر شود.

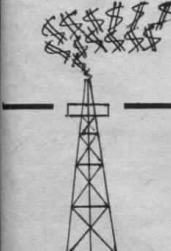
این تجلی ویژه ای از گرایش کلی تراست، پیوسیدگی نظام امپریالیستی در مجموعه آن در مقیاس تاریخی، و تعویق انقلاب جهانی، به مفهوم توقف هرگونه انکشافی در تمام کشورهای محبوس در قلمروی سرمایه نیست. کلیه فرموله های از نوع "در عصر امپریالیسم هیچ کشور مستعمره ای دیگر قادر نیست حتی استقلال سیاسی خود را بدون پیروزی پرولتاریا کسب کند" یا: "در عصر سرمایه داری انحصاری هیچ کشور مستعمره یا شبه مستعمره ای قادر نیست بدون استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر اولین قدم را در راه صنعتی شدن بردارد" استفاده ای غامبه و مکانیکی از تئوری انقلاب مداوم است که آنرا بیک کاربختوری بی معنی مبدل می کند. بیست و هفت سال چهارم از زمان کنگره جهانی دوم خود بسال ۱۹۴۸ این گونه فرمول های کودکانه را قاطعانه رد کرده است.

تئوری انقلاب مداوم به این مفهوم است که در دوران امپریالیسم، تنها لیف کلاسیک تاریخی انقلاب ملی-بورژوازی در مجموع تحت رهبری بورژوازی ملی "تحقق ناپذیرند و خرده بورژوازی از لحاظ تاریخی قادر به ایفای نقش سیاسی مستقل از پرولتاریا و بورژوازی نیست، و بهیچوجه چنین معنی نمی دهد که بورژوازی قادر به آغاز تحقق هیچیک از تکالیف خود نیست. اگر چنین نبود به این نتیجه نامعقول می رسیدیم که هند وستان امروزه استقلال سیاسی اش بیش از ۱۹۱۴ نیست و یا برزیل در سال ۱۹۷۵ بیش از سال ۱۹۲۰ صنعتی نشده است.

بنابراین مسأله اینست: آیا، در برخی شرایط ویژه، در یک کشور شبه مستعمره، بورژوازی نوظهور قادر است از مرحله "سرمایه داری رقابت آزاد و تمرکز تدریجی صناعی که از قبل وجود داشته اند" جهش کرده و از ابتدای صنعتی شدن، بخصوص در بخش صنایع سنگین یا کالاهای مصرفی بادوام، شرکتهایی بسازد که دیگر اکثریت سپاهشان متعلق به سرمایه امپریالیستی، و یا تحت تسلط سرمایه صنعتی ای که بتدریج انباشت شده نبوده، بلکه تحت تسلط یک سرمایه مالی دارای منشاء غیرصنعتی باشند؟ پاسخی که توسط آمار امپریک داده می شود بطور غیرقابل انکاری مثبت است. علاوه بر این، این فقط در مورد ایران و کویت صدق کرده بلکه در مورد مکزیک (گروه مونتری Monterey)، هندوستان (گروه Tata، Birla، Dalmia)، و برزیل و بدون شک آرژانتین (اگرچه آشنائی کمتری با ساختار مالکیت بخش ملی "صنعت این کشور داریم) و چندین کشور شبه مستعمره دیگر نیز صادق است.

سپس این سؤال مطرح می شود: چه اسمی به این نوع مشخص سرمایه باید داد؟ سرمایه صنعتی؟ از قرار معلوم خیر، زیرا قسمت عمده سرمایه های اولیه از منشاء صنعتی نیست. سرمایه بانکی؟ این هم خیر، زیرا قسمت عمده این سرمایه حوزه بانکی را ترک می کند. سرمایه کپیتال دور؟ این نقض غرض است، زیرا نوعی از سرمایه گذاری در کار است که نه توسط سرمایه خارجی کنترل می شود و نه عمدتاً محدود به تجارت خارجی، اعتبارات، نزول خوری، کشاورزی سنتی و غیره است. سرمایه گرایه ای طفیلی بهیچوجه، زیرا این دقیقاً فرق ضروری بین سرمایه گذاری غیرتولیدی و سرمایه گذاری تولیدی را از بین می برد. (بجز برای کسانی که لغات را به مفهوم معکوس استفاده می کنند، ساختن کارخانه ها نیروهای مولده را رشد می دهد و بهیچوجه نمی تواند در مفهوم علمی این واژه "طفیلی" قلمداد شود.)

اگر از تسمیه این نوع سرمایه بعنوان "سرمایه مالی"، "سرمایه صنعتی تحت تسلط گروه های مالی" خودداری شود، می باید اصطلاح جدیدی برای آن اختراع کرد. ما استفاده از اصطلاح "سرمایه مالی" را که کاملاً مناسب است ترجیح می دهیم. ولی تکرار می کنیم، اگر پدیده مورد قبول قرار گرفته بود و اگر مسأله صرفاً پژوهش برای مقوله مناسبی برای مشخص کردن آن بود اختلاف صرفاً لغوی می شد.



اساس اختلافات

متأسفانه، بررسی جدل رفیق جابر، نشان می دهد که اختلاف بهیچ وجه لغوی نیست. اختلاف نظر درباره استفاده - مناسب یا نامناسب -

از مقوله "سرمایه مالی" برای درک پدیده ای جدید، که بعنوان پدید آمدن جدید مورد قبول قرار گرفته است، نیست. برعکس درباره عدم قبول این پدیده است.

در مرکز جدل سه سؤال وجود دارد که ارتباط نزدیکی باهم دارند:

۱- دامنه فراشد سرمایه گذاری صنعتی در کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه تا چه حد است؟

۲- تأثیر این فراشد در ساختمان طبقه حاکمه، یا دقیقتر، در "بلوک طبقات حاکمه" در قدرت چیست؟ آیا می توان از پیدایش بورژوازی مدرن بانگی صنعتی در برخی از این کشورها صحبت کرد؟

۳- فرقی کیفی بین "بورژوازی دولتی" در یک کشور کاپیتالیستی و یک دولت کارگری بورکراتیزه شده چیست؟

در مورد این سه سؤال مهم رفیق جابر، علیرغم قدرت ظاهری جدلش، در حقیقت مبارزه ای پس فراولی کرده، به تمسخر ماهیت مشکوک منابع و "نسبی کردن" آمار مطلق که داده ایم خود را راضی می کند، بدون درک اینکه دقیقاً آمارهای مطلق هستند که اهمیت دارند. لحظه ای که متوجه این واقعیت اساسی بشود بسرعت به آخرین سنگرهای خود رانده خواهد شد.

یک مثال عددی فرضی برداریم. فرض کنیم که کشوری وجود دارد با جمعیت صد میلیون نفر که در آن سالیانه فقط ۲ میلیارد دلار در صنایع بزرگ سرمایه گذاری می شود. در قایسه با کشورهای امپریالیستی، حتی ضعیف ترین آنان مانند اسپانیا، پرتغال، کشورهای اسکاندیناوی، کشور-های نپلوس، [بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ - کند و کاو] یا سوئیس این کشور بسیار عقب افتاده خواهد بود. سه چهارم جمعیت در بخش عقب-افتاده کشاورزی یا در "بخش سوم" که چیزی جز بیکاری مخفی نیست در حالت رکود بسر خواهد برد. ولی پس از ده سال، این کشور، از یک بخش صنعتی با سرمایه ای کللاً ۲۰ میلیارد دلار برخوردار خواهد بود، صد ها کارخانه و ده ها واحد بزرگ صنعتی خواهد داشت که بدیاهی است توصیف آن را بعنوان یک کشور محدود به تولید کشاورزی و معدنی توجیه نخواهد کرد. در واقع، نه ژاپن نه روسیه (اگر دو مثال معروف قبل از ۱۹۱۴ را بیاوریم) و نه برزیل امروز هنوز دارای صنعتی به این وسعت نیستند.

واضح است که عقب افتادگی، عقب افتادگی صنعتی در قایسه با امپریالیزم، بهیچوجه از یک تغییر کیفی در دامنه رشد مطلق صنعت جلوگیری نمی کند. چند صد کارخانه مدرن در یک کشور کاپیتالیستی یعنی وجود یک بورژوازی مدرن و یک پرولتاریای مدرن مستقل از این سؤال که آیا ۸۰٪ جمعیت هنوز در حال پوسیدن در شرایط شبه قرون وسطی بسر می برد.

باین ترتیب است که مارکس، لنین، تروتسکی، روزا لوکزامبورگ یکی پس از دیگری ظهور سرمایه داری مدرن را در یک سلسله متوالی از کشورهای اروپائی، آمریکائی و آسیائی بررسی کردند. ما هم امروزه می باید برای مقابله با سؤال ایران و کشورهای عربی غنی از درآمد نفت با همین روش پیش برویم.

واضح است که نمی توان خود را به این طرز برخورد اولیه محدود کرد. می باید سپس این فراشد صنعتی را فوراً در محتوای اجتماعی ملی و بین-المللی اش قرار داد. این اجازه خواهد داد که محدودیت ها و نا هنجاری های ساختمانی آن سریعاً آشکار شوند. ما هیچوقت ادعای دیگری ندا-شتم. ما هیچگاه نگفتم که ایران، کویت یا عربستان سعودی، بدون اینکه از الجزیره یا عراق سخنی در میان باشد، خواهند توانست به قدرت های امپریالیستی جدیدی تبدیل شوند. ما تأکید کردیم که آن ها کشورهای شبه مستعمره، با تمام مذهبومی که این در سطوح استراتژی و تاکتیک انقلابی دربردارد باقی خواهند ماند. ولی اشتباه متدولوژیک خطیری است که دلخواهانه از این که کشورهای شبه مستعمره باقی خواهند ماند نتیجه گیری کنیم که فراشد صنعتی شدن آنها بی اهمیت است، صنایع شان مرده زائیده شده، بورژوازی شان وجود نداشته، تعریف دقیق از سرمایه شان (که از هر لحاظ تحت سلطه امپریالیزم قرار گرفته است) فاقد ارزش بوده، غیره و غیره. یک دنیا از صنعتی شدن و از انباشت سرمایه - چاد، افغانستان، هاندوراس از یک طرف و برزیل، هندوستان یا ایران را از طرف دیگر از هم جدا می کند، علی رغم این که همه آنها کشورهای شبه مستعمره هستند.

اینک، بمحض این که به سؤال: مقدار مطلق منابعی که برای صنعتی کردن موجود است پرداخته شود، دو واقعیت چشم خواهد خورد. اول اینکه رفیق جابر، که ضمناً پدیده ایران را که مهمترین پدیده در خاور-میانه بشمار می رود در پراختی می گذارد، شیوه واریه اهمیت دینامیک انباشت سرمایه و صنعتی شدنی که در آنجا با استفاده از درآمد نفت شروع یا تشدید شده است کم بها می دهد. دوم اینکه اگر لازم باشد تخمین هایی را که یکسال یا یکسال و نیم قبل انجام شده اند تصحیح کنیم، این تصحیح می باید نه در جهت تقلیل بلکه در جهت افزایش اهمیت سرمایه گذاری داخلی انجام گیرد.

اگر اکثریت پژوهشگران در مقدار مازاد موازنه پرداخت های کشورهای اوپک یا اثر دلارهای نفتی بر سیستم مالی بین المللی افرای کرده اند، تا اندازه ای با این دلیل بوده که تقلیل فاحش صادرات نفت که رکود کلی اقتصاد سرمایه داری بین المللی در برداشته است، و همچنین عکس العمل - های "تکنیکی" در مقابل از یاد قیمت فرآورده های نفتی، از منابع این کشورها کاسته است. لیکن دلیل آن همچنین و بیش از همه چیز این بوده است که رشد هفتک و غیرقابل منتظره ای در واردات کالای شان، و بیش از هر چیز واردات وسائل تولیدی و کالاهای تجهیزاتی رخ داده است.

مثلاً بنا به نویه زوریخه تریبونگ Neue Zürcher Zeitung مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۵ که محاسبات وزارت دارائی ایالات متحده را گزارش می داد، سرمایه گذاری کشورهای عضو اوپک در ایالات متحده (از جمله سرمایه گذاری بصورت اوراق بهادار خزانه داری ایالات متحده آمریکا) از ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به فقط ۲/۵ میلیارد دلار در نیمه اول سال ۱۹۷۵ کاهش یافته است. برای تمام سال ۱۹۷۵ یک جریان حد-اکثر ۵ میلیارد دلاری انتظار می رود. علت این تنزل، کاهش شدید مازاد موازنه پرداخت های این کشورها در نتیجه کاهش صادرات شان (۳۰٪ قدرت تولید چاه های نفت بهره برداری نمی شود) و افزایش واردات شان (بیزان ۳۰ الی ۳۵٪ نسبت به سال ۱۹۷۴) است.

رفیق جابر می گوشت مسائل را چنین جلوه دهد که گویا قسمت عمده پروژه های صنعتی کویت و عربستان سعودی چیزی جز "پروژه های دردست تحقیق" یا صرفاً مربوط به فعالیتهای اجتماعی زمینائی (شیرین کردن آب، ساختن بیمارستان، جاده و غیره) اینستند.

به او خاطر نشان می کنیم که:

۱- صادرات ایالات متحده، ژاپن و جمهوری فدرال آلمان - یه کشورهای اوپک در خلال سه ماه آخر سال ۱۹۷۳ و سه ماه آخر ۱۹۷۴ بیش از دو برابر افزایش یافت (پس از یک افزایش شدید بین ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳)، و این افزایش بطور حتم نه به "پروژه های دردست تحقیق" بلکه به پروژه های دردست اجرا مربوط بوده است.

۲- بنابر تخمین مورگان گارانتی تراست کامپانی Morgan Guaranty Trust Co. (که در جهت مخالف تمام تبلیغات وحشت زده ای است که توسط بخشی از امپریالیزم آمریکا شروع شده است که "شیخ های نفتی مسؤول تورم و بحران اقتصادی اند") واردات کالا و خدمات توسط کشورهای اوپک از ۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۱۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ و ۱۷۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ خواهد رسید، که حتی امکان این را می دهد که کسری موازنه تجارتي برای این کشورها در آن زمان پیش بینی شود.

۳- قسمت عمده این واردات مربوط به کالاهای تولیدی (کالاهای تجهیزاتی، مواد خام و کالاهای واسطه از جمله مصالح ساختمانی و وسا-ئط نقلیه) است.

۴- در سال ۱۹۷۴ کل واردات ایران به تهنائی (بدون در نظر گرفتن واردات اسلحه) به ۱۰ میلیارد دلار و واردات عربستان سعودی به ۴ میلیارد دلار رسید که بیش از ۵۰٪ آن واردات کالاهای تولیدی بود.

۵- دولت عربستان سعودی، بنا بر اگنونویست [لندن] اضمیسه ماه مه ۱۹۷۵ که به سؤال: نفت اختصاص داده شده است؛ "نفت، خلیج و عرب" اقصاء دارد در طی برنامه پنج ساله ۸۰-۱۹۷۵ از ۱۲۰ میلیارد دلار هزینه تخمینی (رقمی که توسط این مجله حختی بریتاننائی افرای آمیز دانسته شده و به ۶۰ میلیارد دلار تنزل داده شده است) ۲۰ الی ۲۶ میلیارد دلار فقط در صنایع وابسته به فرآورده های نفتی سرمایه گذاری کند.

۶- ایران قصد دارد در دوره ۷۸-۱۹۷۳ ۶۹ میلیارد دلار -

فایده گذاری کند.

۷- دولت کوچک عضو اوپک، قطر، پروژه های زیر را در حوزه صنایع سنگین به اجرا گذارده است: یک ذوب آهن که توسط انحصارات ژاپنی ساخته می شود. اعطای تخمینی حدود ۸۰ میلیون لیره ا. ب. کارخانه پتروشیمی که توسط دو کمپانی فرانسوی ساخته می شود؛ پروژه مایع کردن گاز طبیعی اعطای پیش بینی شده ۱۲۰ میلیون لیره ا. ب. کارخانه سیانامید ۲۵۱ میلیون لیره ا. ب. با مشارکت یک کمپانی بریتانیایی ساخته می شود؛ یک کارخانه عظیم کود شیمیایی ۳۱۱ میلیون لیره ا. ب. مشارکت یک کنسرسیوم بین المللی تحت تسلط نوسک هیدرو Norsk Hydro؛ یک پالایشگاه نفت ۷۵۱ میلیون دلار با مشارکت یک انحصار آمریکایی و یک پالایشگاه دوم که هر چند هنوز در مرحله پروژه است که بیش از ۱۰۰ میلیون دلار خرج خواهد داشت ولی بنظر می رسد ساختمان آن به اواخر دهه ۱۹۷۰ م موکول شده است. (تایمز، ۲۳ ژوئن ۱۹۷۵)

ادامه این لیست فصیح بی فایده است. انکار این که مجموعه این ارقام بیانگر تحولات عظیمی در راه آغاز صنعتی شدن هستند، انکار شواهد است.

ما باین ترتیب به بحث دیگر رفیق جابر می رسیم، که می باید بیین "منابع بودجی" و "سرمایه مالی" بین "سرمایه دولتی" و "سرمایه خصوصی" فرق گذاشته شود. ما با رفیق جابر در مورد این که نمی توان بخش ملی شده [اقتصاد] را در یک کشور کاپیتالیستی نمایند؛ سرمایه مالی دانست توافق داریم. همچنین با وی موافقم که می باید بین موقعیت بخش ملی شده در کشورهایمانند الجزیره و عراق از یک طرف و کشورهایمانند ایران و عربستان سعودی و کویت از طرف دیگر اختلاف قائل شد. در کشورهای نوع دوم، فرقی بین بخش "ملی شده" و بخش خصوصی در نتیجه استیلازی در آن واحد سیاسی و اقتصادی ای که خاندان حاکم یا تعداد معدودی خانواده های بسیار ثروتمند بر زندگی کشور دارند، نامشخص است. بین اموال خصوصی خاندان پهلوی و اموال "عمومی" ایرانی مرز نامشخصی قرار گرفته است، اگر اصلاً چنین مرزی وجود داشته باشد. در کشورهای نوع اول، که اداره امور عمومی هنوز در دست یک خرده بورژوازی تهری دست است که امکانات (مالی و سیاسی) غصب مستقیم سهم عمده "سرمایه ملی" را ندارد، اوضاع چنین نیست.

ولی نتیجه تصدیق این فرق ها بهیچوجه این نیست که غالب بودن بخش ملی شده سوق سئاله سرمایه مالی ملی را به قلمرو افسانه ها، آن طور که رفیق جابر می کند، مجاز می سازد.

اولاً وسعت بخش خصوصی در کشورهایی مانند ایران، کویت و قطر بیش از آن است که او تخمین می زند. به چند منبع استناد کنیم، اول در مورد ایران:

"تولید صنعتی، که مسلماً از کمبودهای جهانی بهره می برد، در سال ۱۹۷۲ ۲۳٪ و در سال ۱۹۷۴ ۱۰٪ افزایش یافت. ابتکار عمل از جانب یک گروه نسبتاً کوچک خانواده های سرمایه دار آمده است. خانواده های لا جور دی، خیامی، رضائی، ثابت، و ایراوانی با تأمین مالی شرکت های جدید خود عمدتاً از طریق قرض، امپراطوری هائی ایجاد کرده اند که دامنه فعالیتشان از نگاه های واردات-صادرات گرفته تا نساجی، مونتاز و وسائط نقلیه، کاخانات نورد فولاد، کفش سازی و دستگا های تلویزیون، و بیمه را دربر می گیرد. آنها از حمایت سخاوتمندانه دولت برخوردار بوده اند." (اکنونیست [لندن] گزارش مه ۱۹۷۵، ص ۶۳ و ۶۴)

بیم پیوستگی های مشخص سرمایه مالی، آیا این تعریف کلاسیک یک گروه مالی نیست؟

سپس به مثال عربستان سعودی بپردازیم:

"نقش شرکت های خصوصی هواسنج تحولاتی است که رخ می دهد. در عربستان سعودی حتی برنامه ریزان مرکزی ذاتاً انترپرنر entrepreneur هستند. حشام ناظر رئیس سازمان برنامه مرکزی قبول دارد که در حال حاضر قدرت اقتصادی قدری به سمت دولت متمایل است زیرا نمایندگی هک رسنی درآمد نفت را صرف ساختن جاده، بنادر و مسکن می کنند. ناظر می گوید: 'ولی هرگاه ساختن چیز مهمی مثل صنایع پیش آید ما سعی خواهیم کرد حتی نقد در بیرون مانده، یا حتی پس از وارد شدن بیرون بیایم.' (بیزنس ویک Business Week، ۲۶ مه ۱۹۷۵)

"تراید Trid توسط عدنان خشوقی تأسیس یافت. وی دوره شرکت-بیشگی خود را از زمانی که در اوائل سالهای ۱۹۵۰ در کالیفرنیا مشغول تحصیل بود آغاز کرد. با وجود این که توسعه شرکت او در ابتدا از یک کارخانه گچ سازی و چندین نمایندگی برای شرکت های انگلیسی از جمله مارکنی Marconi و رولز رویس در عربستان سعودی شروع شد، خشوقی هیچوقت مانند سایر بازرگانان سعودی یک پایگاه داخلی ایجاد نکرد. در طی ۱۵ سال گذشته تقریباً تمام رشد تراید خارج از شبه جزیره عرب رخ داده است. آخرین بسط فعالیت هایش در رشته کشت و صنعت در سو دان است، که در آن منافع تراید توسط شرکت زمین و دام آریزونا Arizona Land and Cattle - یک شرکت آمریکائی که در سال ۱۹۷۴ توسط خشوقی خریداری شده - اداره خواهد شد." (فایننشال تایمز، ۲۴ مارس ۱۹۷۵). دارائی شخصی شیخ خشوقی ۸۰ میلیون دلار و دارائی گروه مالی او ۸۰۰ میلیون دلار تخمین زده می شود.

در مورد کویت:
"حکومت کویت هرچه بیشتر بطرف ۳۲ شرکت عمده کویتی بعنوان وسیله ای برای سرمایه گذاری توجه می کند. تعدادی از آن ها هم اکنون هم فعالیت های وسیعی در خارج دارند. بعنوان مثال کویت هتلس Kuwait Hotels (۴۹٪ متعلق به دولت است) در تاسیسات جهانگردی تونس و مراکش سهام بوده، قصد دارد در ساختن [هتلها] هیلتون در مصر و سو دان شرکت کند، و بحیزان ۴۶٪ در شرکت بریتانیائی هالووی هتلز اورسیز Hallway Hotels Overseas سهام است.

"بخش خصوصی کویت تحت تسلط گروهی از خانواده های تاجران است که بیوند های نزدیکی با هم و همچنین با حکومت دارند - خانواده همدان الغانم، الغنیم، الصقر، السلطان، بهبهانی، الکاظمی و غیره - با این لیست می باید تعدادی از اعضای خانواده سلطنتی را که در سرمایه گذاری فعال اند، مانند شیخ ناصر صباح الاحمد پسر وزیر خارجه (که در اس کنسرسیوم کویتی ای که حالا ۲۰٪ لانو Lano را خریداری کرده است) قرار داشت و شیخ علی السالم رئیس مرکز مالی جدید کویت اضافه کرد. "در این محیط گرم خانوادگی، ابتکار عمل گاه از طرف دولت و گاه از طرف خانواده های سرمایه دار می آید. . . ." (اکنونیست [لندن]، ۲۷ ژوئن ۱۹۷۵)

"... (در) کویت ... در پایان سال ۱۹۷۳ دارائی خالص خارج بانکها و شرکتهای سرمایه گذاری عبارت بیش از یک میلیارد دلار بوده و دارائی خارجی خصوصی (باستثنای سرمایه گذاری خانواده سلطنتی) دو میلیارد دلار تخمین زده می شود. . . اعراب بطور کلی از سرمایه گذاری مستقیم در موسسات جدید در خارج امتناع ورزیده اند. وقتی در نظر گرفته شود که سرمایه گذاران عرب پول خود را از راه تجارت (یا در کویت از طرف فروش زمین به دولت) در شرایطی کاملاً آزاد و بی درد سر و استثناً نافع با کنترل های محدود دولتی، عدم وجود بازار رسمی سرمایه و تقریباً بدون هیچگونه مالیات، بدست آورده اند این چندان هم باعث تعجب نیست.

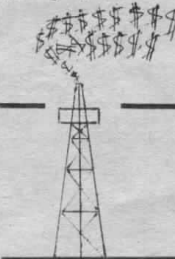
"فقط در چند ماه اخیر است که نشانه هائی از ترک این الگوی سنتز دیده شده است - افراد یا گروه های سرمایه گذاران مقدار قابل ملاحظه ای از سهام اکسیدانتال پترولیوم Occidental Petroleum و لانورو (که در آن به گروهی کویتی و عرب از سایر نقاط خلیج در مقابل سهامشان در کاستینز Costains سهام جدید صادر شد) را خریداری کرده و نفوذ فعی جای ولاستیک یک شرکت بریتانیائی، پلمادولا هولدینگز Pelmadulla Holdings را در سری لانکا [سیلان] غصب کرده اند. . . ."

"... یونایتد فیشریز United Fisheries، که بسال ۱۹۷۲ در نتیجه ادغام سه شرکت جدید میگو تأسیس یافت، فعالیت های بین المللی خود را از گالف فیشریز Gulf Fisheries (متعلق به وزیر خارجه کویت شیخ صباح الاحمد و دامپزشک سابق سو دانی دکتر خلیل عثمان) که در ابتدا خارج از خلیج توسعه پیدا کرده بود به ارث برد. . . گالف اینترنشنال Gulf International (که نیز متعلق به دکتر خلیل عثمان و شیخ صباح و پسران است) بصورت شاخه ای از گالف فیشریز که در رشته سرمایه گذاری های صنعتی فعالیت می کرد توسعه یافت، و در حال حاضر حدود ۳۰ شرکت وابسته و شریک در سو دان، کویت، لبنان، نیجریه

بریتانیا و لیبره دارد. جدیدترین معامله بزرگ این شرکت قراردادی با لائوس که در آن ۱۴٪ سهام دارد، نیشو آوای Nisho Awai ژاپنی و عرب اینوستمنت کمپانی Arab Investment Company است که مرکزش در ریاض است. برای توسعه پروژه شکر کینانا Kenana است که امکان دارد بالاخره بزرگترین مرکز کشت شکر جهان بشود. "افینیشیال تایمز" ۲۴ مارس ۱۹۷۵ (تأکید از ماست) آیا این نمونه ای واضح از فعالیت یک گروه مالی، یک سرمایه مالی نیست؟

و بالاخره ترازنامه موقت:

"در ۱۸ ماه گذشته به ایجاد یک بازار سرمایه غربی که بتواند در سراسر دنیای غرب به پروژه های برمنفعتی که هم نرخ بازده بالا می داشته باشند و هم به عمران دنیای غرب کمک کنند، توجه قابل ملاحظه ای شده است. چنین بازار سرمایه ای عمدتاً سرمایه های خصوصی سرمایه داران غرب و سایر افراد را بخود جلب خواهد کرد تا سرمایه های بسیار بزرگتری را که در دست دولتهاست... هنوز مقدار این سرمایه های خصوصی در مقایسه با منابع دولتی نسبتاً کم است - در یک تخمین اخیر کل سرمایه غرب در دست سرمایه داران خصوصی بین ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار برآورد شده بود. لیکن اجتناب ناپذیر است که در حالیکه مقدار هر چه به بیشتری از ثروت جدید نفت به داخل اقتصاد باز می گردد، این رقم افزایش یافته، مقدار پولی که در دست بخش خصوصی است بتدریج اهمیت بیشتری پیدا کند." (افینیشیال تایمز، ۲۴ مارس ۱۹۷۵ (تأکید از ماست))



مسأله تئوریک اساسی

اکنون می توانیم مسائل تئوریک را که در این مشاخره نهفته اند بهتر درک کنیم. ما آنها را بصورت پنج قضیه طرح می کنیم:

۱- هرگونه تزریق ناگهانی مقدار زیاد پول در جامعه ای، که در آن سدهای اجتماعی-سیاسی غیر قابل عبور یعنی قدرت دولتی و قدرت اقتصادی طبقه ای مخالف با مالکیت خصوصی از انباشت خصوصی سرمایه جلوگیری نکرده یا بطور قاطعی آن را برنجبر نکشیده باشد، به تشدید این انباشت منجر می شود، چه به شکل انباشت "اولیه" و چه به شکل توسعه عظیم پایه سرمایه های موجود فعلی. این تزریق ناگهانی سرمایه پولی می تواند ناشی از دگرگونی ناگهانی جریان های بازرگانی ارجوع شود به آرژانتین در زمان جنگ جهانی دوم، کشف منابع ملی مهم مواد خام قبلاً شناخته نشده، تغییرات ناگهانی در شرایط جاده مانند مورد نفت یا دگرگونی های شدید مشابه دیگر در بازار جهانی باشد.

۲- هرگونه رشد کیفی انباشت سرمایه در جامعه ای که براساس مالکیت خصوصی بنیان گذاری شده است دیر یا زود، هر چه قدر که در ابتدا بخش ملی شده و وسیع باشد، یک بورژوازی، مالک خصوصی سرمایه های عظیم ایجاد خواهد کرد. از یک گروه مالک خصوصی سرمایه، صرفاً بخاطر اینکه منشأ سرمایه اش تبدیل اجاره نفت به سرمایه است، به اسم "کاست" (cast) نامردن کاری که رفیق جابر می کند - تغییری غیر قابل قبول در ترمینولوژی کلاسیک مارکسیستی بشمار می رود. سرمایه دار یک مالک سرمایه است که سرمایه اش را - مستقل از منشأ آن - سرمایه گذاری می کند. یک سرمایه دار عضو یک "کاست" نبوده، بلکه از زمانی که ثروت او (هر چه که منشأ آن باشد) از طریق غصب ارزش اضافی رشد می کند نماینده بورژوازی می شود.

۳- هرگونه انباشت سرمایه خصوصی که از یک آستانه کمی بگذرد این سرمایه را بطور مقاومت ناپذیری بسوی حوزه تولیدی سوق خواهد داد. علت اساسی ماهیت در ابتدا کمرادوری سرمایه کشورهای مستعمره و شبه مستعمره آن طور که ادعا می شود در "نا توانی" اقوامی؟ نه ای؟ بورژوازی بومی در ایجاد موسسات صنعتی نبوده، بلکه در کنترل بازار سرمایه پروسه سرمایه گذاری توسط سرمایه خارجی است. سرمایه ای که در

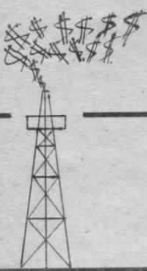
نگاه داشتن اقتصاد مستعمراتی در موقعیت مکمل اقتصاد متروپل ذینفع بود. رشد کمی کل سرمایه "ملی" بوجود این کنترل را شکسته، فقط معیار سود نسبی را باقی می گذارد که تعیین کننده جهت حرکت سرمایه بطرف بخش های مختلف اقتصادی: صنعت، حمل و نقل، کشاورزی، بازرگانی، بورس زمین، سرمایه گذاری در اوراق بهادار خارجی و غیره خواهد بود. برای بورژوازی "دوراز مرکز" با میلیاردها دلار، اگرچه نگوئیم ده ها میلیارد دلار، سرمایه گذاری های احتکاری یا طفیلی، در جهان امپریالیستی آن طوری که هست، نمی تواند بسود مندی و به مطمئن سرمایه گذاری تو- لیدی در کشور خودش باشد.

۴- در عصر امپریالیزم، و بطریق اولی در مرحله سرمایه داری فرتوت از عصر امپریالیزم، تکرار مراحل "رشد ارگانیک"، که وجه مشخصه انکشاف سرمایه داری در اولین کشورهایی که صنعتی شدند ابریتانیای کبیر، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایالات متحده بود، برای بورژوازی کشورهای ششم مستعمره امکان پذیر نیست. در ضمن این "انکشاف ارگانیک" در مورد این کشورها هم می باید شدیداً نسبی شده و یا روشی انتقادی بیشتر در پرتوی واقعیات تاریخی تا مطابق دستورالعمل ها از جمله متاسفانه تعداد زیادی از دستورات عملی با اصطلاح مارکسیست مجدداً بررسی شود. در هر حال، امروزه در کشورهای مانند بزیل، ایران یا عربستان سعودی مکانی برای سرمایه داری رقابت آزاد، بجز در برخی بخش های فرعی و غیر قابل اهمیت صنعت و خدمات، وجود ندارد. بنا بر این نفوذ سرمایه خصوصی در حوزه صنایع بزرگ از ابتدای عمل به شکل سرمایه مالی خواهد بود، سرمایه ای با منشأ غیر صنعتی که صنعت را از طریق بانکها و گروه های مالی تحت تسلط خود قرار می دهد.

۵- در عصر امپریالیزم و بطریق اولی در مرحله سرمایه داری فرتوت آن عصر، صنعت بزرگ "ملی" قادر نیست آزادانه و بطور کامل در کشورهای شبه مستعمره توسعه یابد. بنابراین صنعتی شدن این کشورها محدود باقی می ماند. این همان اندازه بخاطر محدودیت بازار داخلی که به علت رقابت امپریالیستی در بازار جهانی او بعلمت این محدودیت، در از میان بردن بازمانده های برینتی که بعلمت شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری انباشت شده است، در سطح اقتصادی بی کیفیت و در سطح اجتماعی کاملاً ناتوان باقی می ماند. ساختار طبقاتی دارا و ساختار دولت در این کشورها باین ترتیب نامتجانس باقی مانده، گذشته و زمان حال، مملک و سرمایه دار، رباخوار و محترک مواد خام، سرمایه "ملی" و سرمایه "خارجی" را در خود جمع می کند. گذشته از این، سرمایه "خارجی" سعی خواهد داشت قسمتی از ارزش اضافی جدید مولد در صنایع جدید "ملی" کشورهای شبه مستعمره را مجدداً غصب کند. این تحولات نه تنها تکرار تاخیر یافته مارش پیروزمندانه بورژوازی ملی کشورهای غربی را نوید نمی دهد، بلکه انفجار پذیری تضاد های بتعویق افتاد گذشته و تضاد های جدید، تضاد بین سرمایه و کار را در این کشورها با سهم ترکیب میکند. کل صحت تئوری انقلاب مداوم در تحلیل نهائی مبنی بر این ترکیب است.

تضاد تاصحیح رفیق جابر مبنی بر سه اشتباه تئوریک بنظری رسد: اولاً کم بهادان به اهمیت کیفی مالکیت خصوصی سرمایه وقتی که از آستانه کمی ای گذشته باشد. می دانیم که حمله به "اکنونیسم-یزم" (Economicism) مُد است و تعداد زیادی از کسانی که ادعای مارکسیست بودن می کنند در حال حاضر چنان بجهت مخالف رفته اند که بنظری رسد کل جلد اول "سرمایه" را فراموش کرده اند. ما رفیق جابر را جزو اشخاصی که مرتکب چنان تجدید نظر طلبی ابتدائی شده اند نمی شماریم. بنابراین او می باید درک کند که صرفاً مقدار سرمایه انباشت شده ای که در جستجوی افزایش ارزش خود، یعنی در جستجوی ارزش اضافی است، فشاری غیر قابل مقاومت در جهت سرمایه گذاری تولیدی ایجاد می کند زیرا سرمایه هائسی باین وسعت نمی توانند خود را با مکانیزم تجدید توزیع صرف راضی کنند. او هرگونه سرمایه طفیلی بنا بر تعریف آن در چیزی بغیر از چنین تجدید توزیع شرکت نکرده، کل ارزش اضافی تولید شده را افزایش نمی دهد. ثانیاً زیاد بهادان به منابع طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و غیره در راه ظهور یک بورژوازی مدرن عالمی-رکسورهای غریب ما بجز سرمایه را انکار نمی کنیم. این منابع رها نمی شود، بلکه در بازار سرمایه مبادی باغریستان سعید می شود. بجز

بورکراتیزه شده محتاط کند • دینامیک اساسی تاریخی در این دو مورد کاملاً مخالف هم است • در مورد دوّم، بخش تولیدی خصوصی بسختی محدود گشته تا آنجا که ناچیز شده است • در مورد اوّل، حتی پس از یک تنزل اولیه، [بخش خصوصی] می تواند بسرعت مجدداً گسترش یافته، غالب گردد •



نتایج سیاسی

چرا ما از اصطلاح "سرمایه مالی اتونوم" برای مشخص کردن سرمایه مالی جدید ایرانی، کویتی، سعودی، برزیلی، مکزیک، هندی و غیره استفاده کردیم؟ باین دلیل که، به پیروی از سنت مارکس، ما اهمیت زیادی به سائله مالکیت خصوصی می دهیم • سرمایه متعلق به سرمایه داران ایرانی، کویتی، سعودی، برزیلی و غیره، می باید اساساً از سرمایه متعلق به امپریالیستهای آمریکائی، بریتانیائی، آلمانی، ژاپنی، فرانسوی، ایتالیائی، سوئیسی، بلژیکی، هلندی و غیره تالیف داده شود •

گذشته از این هنگامی که رفیق جابر اظهار می کند که در کشورهای مورد نظر، بخش خصوصی بانکی، زمانی که وجود داشته باشد، بطور کلی تحت تسلط کمپانی های وابسته به بانکهای انگلوساکسون است مرتکب اشتباه می شود • این سائله نه در مورد ایران صدق می کند و نه در مورد کویت؛ "ما شاهد عربی شدن کم و بیش سریع استروکتورهای بانکی هستیم، کویت، تنها بعنوان یک نمونه، از سال ۱۹۷۱ یک سیاست شیوه وار خریداری سهام های خارجی اتخاذ کرده است • عبارات دیگر بانکهای خارجی در تئوری می توانند باقی بمانند • ولی در واقع در این کشور که در پول غوطه و راست، بانکهای کویتی نیستند کاملاً توسط سرمایه عربی خریداری شده اند • . . . در نتیجه بغیر از موارد استثنائی نادر بانکهای کویت امروزه کاملاً در دست خانواده های بزرگ بومی هستند •" (بولتن مرکز اطلاعاتی و مطالعاتی اعتبارات، پاریس، ژانویه ۱۹۷۵) Bulletin du Centre d'Information et d'Etude du Credit

آیا این مفهوم "سرمایه مالی اتونوم" نظریه وابستگی به متروپل ها امپریالیستی را در کشورهای شبه مستعمره ای که در آستانه صنعتی شدن هستند مورد سؤال قرار می دهد؟ بهیچوجه • صرفاً باین مفهوم است که شکل وابستگی تغییر یافته •

ما قبلاً اظهار داشته ایم که استعمار و دوره طلائی امپریالیزم بطور کلی مطابق بوده است با کنترل بازار سرمایه و فعالیتهای مربوط به سرمایه گذاری، در دست سرمایه خارجی • می توانیم بگوئیم که ظهور "سرمایه مالی اتونوم" در سطح سرمایه گذاری در برخی از کشورهای شبه مستعمره همانند گذار از تسلط مستقیم به تسلط غیر مستقیم در سطح ساختارهای سیاسی و نظامی می باشد • تسلط، یعنی در تحلیل نهائی استعمار، انتقال ارزش، باقی مانده، لیکن شکل آن تغییر یافته است • و این تغییر شکل تسلط واضحاً عواقب مهمی در سطح انکشاف اقتصادی در بر دارد •

رفیق جابر آنچه را که ما اواخر سالهای ۱۹۵۰ نوشتیم تاکید می کند، یعنی که تغییر شکل های ساختاری در خود متروپل های امپریالیستی - تسلط انحصارات متخصص در ساختن و صدور کالا های سرمایه ای و لوازم ترانسپورت - نظراً امپریالیزم را در رابطه با صنعتی کردن ناقص کشورهای شبه مستعمره تغییر داده است • هیچ یک از تحولات پانزده سال گذشته تغییر عقیده در این مورد را توجیه نمی کند •

لیکن اختلاف محسوس بین صنعتی شدنی که تحت کنترل مالی سرمایه خارجی باشد و صنعتی شدنی که تحت کنترل مالی سرمایه داخلی است وجود دارد • وابستگی می تواند در هر دو مورد بیک اندازه باشد • وابستگی حتی می تواند در مورد دوّم بیشتر از مورد اوّل باشد، بخصوص از طریق وابستگی فنی، امکان قطع تولید به علت وقفه در ارسال قطعات یدکی و غیره • ولی ما اهمیت شرکت های ایجاد شده، جهت گیری آنها،

ژاپن، روسیه تزاری، مصر زمان فاروق را در نظر داشته باشیم • تاریخ نشان داده است که انباشت سرمایه خود قادر است این زنجیرها را با سرعتی حیرت انگیز بشکاند، لا اقل تا حد مشخصی • هم اکنون شاهد همین پدیده در ایران هستیم • هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم لا اقل در چند کشور عربی نیز شاهد آن نخواهیم بود •

اگر رفیق جابر بر این واقعیت که قسمت قابل ملاحظه ای از هزینه های بودجه ای کشورهای عربی اوپک به اهداف باصطلاح زیربنائی یا "اهداف اجتماعی" (آموزش، بهداشت عمومی، شیرین کردن آب) اختصاص داده می شود پافشاری می کند، می باید همچنین در نظر داشته باشد که چنین مخارج عظیم مشخصاً انباشت خصوصی سرمایه و ایجاد یک بورژوازی مدرن را در گلخانه ای بسیار گرم کمک و تشویق می کند • زیرا در تحلیل نهائی، این مخارج بودجه ای چیزی جز اجتماعی کردن مخارج چنین پرورش سریعی نیست • وقتی که کویت، قطر یا عربستان سعودی بیزان نقری هزاران دلار، مخارج ارسال دانشجویان را به دانشکده بیزنس هاروارد Harvard Business School و دانشکده اقتصاد لندن London School of Economics تامین می کنند، اینها صرفاً کارمندان یا تکنوکرات های آینده نیستند که به این صورت پرورش داده می شوند، بلکه همچنین و بخصوص شرکت پیشه های کاپیتالیستی آینده اند •

سرانجام - و این خطرترین اشتباه اوست - رفیق جابر به فرق کیفی بین بخش ملی شده در کشوری که مناسبات تولیدی اش هنوز مبنی بر مالکیت خصوصی است (حتی اگر مالکیت خصوصی موقتاً "محدود" باشد بد بخش کشاورزی و بازرگانی، که ۸۰٪ یا بیشتر از جمعیت فعال را استخدام می کند) و بخش ملی شده در کشوری که مناسبات تولیدی و قدرت دولتی اش مالکیت خصوصی وسائل تولیدی را بعنوان شالوده فعالیت اقتصادی منع می کند، کم بها می دهد •

در کشورهای از نوع دوّم "بورکراسی دولتی" بطور مؤثر فقط قادر است تولید ملی را غارت کرده، بدزدد، و آن هم اکیداً برای اهداف مصرفی غیرتولیدی • لیکن برعکس در کشورهای از نوع اوّل، "دزدی و غارت" توسط "بورکراتهای دولتی" به انباشت خصوصی سرمایه در مقیاس بزرگ یعنی مصرف "تولید کننده" ما حاصل فساد کمک می کند • این امر نفوذ روزافزون انباشت عمومی و انباشت خصوصی را درهم بوجود می آورد (انباشت خصوصی دائماً در حال جذب منابع انباشت عمومی است)، و باین ترتیب پیدایش ثروت های عظیم شخصی که در جستجوی سرمایه گذاری های تولیدی هستند یعنی انباشت سرمایه خصوصی را موجب می شود • فقط زمان لازم است تا این ثروت ها مالک (یا مالک شریکی) بخش مهمی از صنایع مدرن بشوند •

دو مثال این پدیده نفوذ درهم را نشان می دهند • بدون شک ثروتمندترین سرمایه دار دنیای عرب محمد مهدی التاجر، سفیر کبیر امارات متحده عربی در بریتانیای کبیر، است (ثروت خصوصی او چندین میلیارد دلار تخمین زده می شود) • التاجر در ابتدا "مستاجر تمام" مالیات دومی بود • قسمتی از تجارت قاچاق طلا از دومی به هندوستان، و سپس پورسانتائی در تمام امتیازات نفتی در این امارات را برای خود کسب می کرد (نیوز ویک Newsweek، ۱۰ فوریه ۱۹۷۵) • تاریخچه شخصی او بنحوی ترکیب کامل تاریخچه "انباشت اولیه" کاپیتالیستی از قرن هجدهم تا بیستم است •

غیت فرعون پسریکی از مشاورین مهم ملک فیصل عربستان سعودی یکی از مهمترین آنترپرنزهای سعودی شده است • اقدامات اخیر وی بدین قرار است: در خود عربستان سعودی، تاسیس یک کارخانه فولاد سازی یک میلیون تنی با مشارکت کومستیل Costeel کانادا؛ یک کارخانه سوپر فسفات ۱۵۰ میلیون دلاری با مشارکت تراست آمریکائی اسمارک Esmark؛ یک کارخانه پتروشیمی نزدیک به یک میلیارد دلاری با مشارکت مونتدیژن Montedison ایتالیائی؛ خارج از عربستان سعودی: مشارکت به میزان ۳۰٪ در یک شعبه هونتدیژن در بخش ساختمان؛ مشارکت در یک تراست داروسازی سوئیسی؛ مشارکت به میزان ۱۵٪ در یک شرکت سرمایه گذاری برزیلیسی و غیره (اکنونیست لندن)، ۷ ژوئن ۱۹۷۵ •

مال اخیر مصر می باید ما را قطعاً به هرگونه یکی دانستن بخش ملی شده در یک دولت بورژوازی با همین بخش در یک دولت کارگری

دینامیک کلی آنها، بنابراینکه آیا این سرمایه خارجی یا سرمایه "ملی" است که مالک سرمایه آن می باشد عمیقاً فرق خواهد کرد. انکار این فرق، در تحلیل نهائی، انکار اهمیت مالکیت خصوصی یعنی انکار منافع خاص طبقات بورژوازی ملی، و کاملاً از پیش یکی فرض کردن منافع "سرمایه جهانی" است، که در واقع نوعی آشفته سازی سؤال می باشد.

آیا سرمایه گذاری های مشترک روش جدیدی برای استثمار هرچه بیشتر کشورهای شبه مستعمره اند یا سازش سرمایه امپریالیستی با واقعیات جدید اجتماعی اقتصادی و سیاسی در کشورهای شبه مستعمره؟ واضحاً در آن واحد مردوی آنهاست. لیکن تکرار می کنیم بدون دور ریختن الفبا تئوری مارکسیستی مالکیت خصوصی سرمایه و ارزش اضافی، نمی توان انکار کرد که یک شرکت امپریالیستی که در نتیجه جبر شرایط می باید به ۵۰٪ یا ۴۰٪ از سود قانع باشد، درحالی که قبلاً ۱۰۰٪ یا ۹۰٪ آن را کسب می کرد، خود را در شرایطی تغییر یافته می یابد، حتی اگر سود آن به ارقام مطلق بیشتر از قبل باشد. بطور مشخص ۵ درصدی که قبلاً برای بورژوازی کپیرا - دوری باقی می ماند، نمی توانست موجب صنعتی شدن بشود. بورژوازی کپیرا - دور کاملاً وابسته به میل و اختیار سرمایه خارجی باقی می ماند. ۵۰٪ یا ۶۰ درصدی که امروزه متعلق به بورژوازی شبه مستعمراتی است آغاز صنعتی شدن را مستقل از امیال سرمایه خارجی امکان پذیری می سازد. و اگر وابستگی فنی مانعی صعب العبور باشد، این مانع بجز در رشته هایی که انحصار جهانی تکنولوژی وجود دارد، تا اندازه ای بخاطر رقابت بین امپریالیستها قابل عبور شده است.

بحث رفیق جابر، که بر طبق آن تعداد زیادی از پروژه های صنعتی در کشورهای اوپک در خاورمیانه بخاطر خطر ایجاد اشباع ظرفیت تولیدی در سطح جهانی روی کاغذ باقی خواهند ماند، از این نقطه نظری - اعتبار می شود. واقعیت دارد که این صنایع به شدت اشباع ظرفیت - تولیدی می افزایند. ولی این بهیچوجه به این معنی نیست که این صنایع خود بخود از بین خواهند رفت یا حتی اصلاً ساخته نخواهند شد. تعیین کننده، وزنه سرمایه و قدرت رقابت نسبی آن، یعنی تناسب قواست. و این عوامل دیگر، لااقل در یک سلسله از رشته های وابسته به قیمت انرژی یا نفت (پالایشگاه، پتروشیمی و غیره)، بخودی خود بر طبق سرمایه کشورهای خاورمیانه نیست.



وابستگی بطور کلی و اشکال ویژه وابستگی

ظهور سرمایه مالی اتونوم در چند کشور شبه مستعمره در راه صنعتی شدن ناکامل، نه تنها ما را به سوی تغییر استراتژی انقلابی مان در این کشورها نمی برد. بلکه برعکس آن را برای اولین بار در دستور روز می گذارد. زیرا این بمعنی رشد یک پرولتاریای صنعتی و کشاورزی (با اضافه یک شبه پرولتاریای کشاورزی) است که اساس پیاده کردن استراتژی انقلاب مداوم را تشکیل می دهد. در عین حال، عدم تغییر ما در تعریف کشورهای مور بحث بعنوان کشورهای شبه مستعمره باین معنی است که ما در برخورد خود در مورد زد و خورد های سیاسی و نظامی ای که دول امپریالیستی و دول شبه مستعمره را در مقابل هم قرار دهد نیز تغییری نداده ایم. تنها تغییر سیاسی (بسیار فرعی) که تعریف ما در برخورد داشت اینست که در مبارزه میان گروه های مالی ایرانی، کویتی، سعودی، برزیلی، هندی، مکزیک و بخشی از پرولتاریای جهانی ما طرفدار پرولتاریا و مخالف سرمایه دارانیم، حتی اگر این سرمایه داران ملیت یک کشور شبه مستعمره را داشته باشند. اگر کارگران دیلمر بنز Daimler Benz، کروپ Krupp، فیات Fiat، یا کانتیننتال اویل Continental Oil برای ملی کردن کارخانه های خود بدون جبران مالی یا خریداری مبارزه کنند این از این پس بمعنی سلب مالکیت سرمایه داران ایرانی، کویتی، برزیلی یا سعودی با اضافه سلب مالکیت سرمایه داران آلمانی، ایتالیائی یا آمریکائی خواهد بود. ولی این در حق توده های عرب و ایرانی بعنوان تنها مالک ثروت های

زیرزمینی کشور خود، بدون دخالت امپریالیستها یا دول خارجی و بدون اینکه طبقات دارای خودشان درآمد آن را غصب کنند، هیچ تغییری ایجاد نمی کند. گمان می کنیم در این موارد هیچ گونه اختلافی با رفیق جابر وجود ندارد.

همچنین کاملاً با او موافقیم که مبارزه ملی در خاور میانه نمی باید هیچگاه محدود به مبارزه "سرمایه ملی" در حال ظهور این کشورها علیه امپریالیزم پنداشته شود. چطور می توانستیم از چنین تئوری معنائی که در تضاد کامل با تئوری انقلاب مداوم است دفاع کنیم؟ این واقعیت که طبقات صاحب مال "ملی" توانسته اند صنعتی شدن ناقصی را موجب شوند (تکرار می کنیم: نه فقط در ایران، کویت، و عربستان سعودی، بلکه هم - چین و بخصوص در هندوستان، برزیل، مکزیک، آرژانتین و نیز در چندین کشور دیگر شبه مستعمره آنها را بهیچوجه از ناتوانی تاریخی شان در آزاد کردن کشور خود از بازمانده های گذشته، فراهم ساختن شرایط برای توسعه اجتماعی - اقتصادی همه جانبه ای همانند سرمایه داری در قرن نوزدهم بهره نمی کند. توسعه ای که در هیچ یک از این کشورها رخ نداد. ده و بهیچ وجه در هیچ یک از آنها بدون تصاحب قدرت بدست پرولتاریا - ربای متفق با دهقانان فقیر رخ نخواهد داد.

بنابراین ما می توانیم این نتیجه گیری رفیق جابر را که: "سؤاله ملی امروزه هرچه بیشتر در جهت مخالف کل طبقات دارای بومی است" به انضمام قضاوت او را در مورد ناسیونالیزم کاملاً تصدیق کنیم. ما فقط به آن اضافه می کنیم که صنعتی شدن ناقص که صعود رشد اولیه پرولتاریا را ایجاد می کند دقیقاً ابزار اجتماعی کسب آزادی ملی "علیه تمام طبقات دارا" را بوجود می آورد. انقلابیون برزیلی، مکزیک، ایرانی، مصری، سعودی و کویتی می باید انقلاب مداوم تروتسکی و انکشاف سرمایه داری در روسیه لنین را که هر یک بدون دیگری کامل نیست همیشه دم دست داشته باشند.

جدل مان با رفیق جابر جدلی است جدی. جدل مان با فرقه مپلی - لائبر بهیچوجه این طور نیست. این افراد هنر جانشین کردن بحث توسط فحاشی و تهمت، هنر مبارزه نه با عقاید مخالفین خود بلکه با عقایدی که برایگان به آنها نسبت می دهند، یعنی عقایدی مخالف آنچه که آنان دفاع می کنند، اینان این هنر را در زبانه دان های استالینیستی فراگرفته اند. بر طبق کلام طلایی مشهور آنها احق و بدطینت می باشند، ولی بیشتر احق تا بدطینت. مثلاً تام کمپ Tom Kemp، در روزگزیس Workers Press ۸ آوریل ۱۹۷۵ بطعنه اظهار می دارد که در مقاله ای که رفیق جابر انتقاد کرده است:

"مدل تئوری امپریالیزم را دور ریخته، تئوری انقلاب مداوم در خاور - میانه را ترک کرده و راه را برای اتخاذ موضع بی طرف در یک جنگ آتشی بین دول عرب و اسرائیل هموار کرده است."

در مورد ادعای ترک تئوری امپریالیزم توسط من، خوانندگان قضاوت خواهند کرد. هموار ساختن راه برای اتخاذ موضع "بی طرف" در یک جنگ بین امپریالیزم (یا نمایندگانه صهیونیست آن) و دول عرب یک تحریف آشکار است: در متن همان مقاله مورد اتهام خلاف آن را گفته ام. ولی از همه مسخره تر "ترک تئوری انقلاب مداوم" بر اساس کشف یک سرمایه مالی اتونوم در ایران و کشورهای عربی است. آیا تام کمپ و هندستان او تا این اندازه حافظه خود را از دست داده اند که دیگر بیاد ندارند این تئوری را ابتدا توسط تروتسکی برای کشوری طرح شد که در آن نه تنها وجود "سرمایه مالی اتونوم" صریحاً توسط لنین تصدیق شده بود بلکه کشوری بود که هم لنین و هم تروتسکی آن را جزو کشورهای امپریالیستی می دانستند، یعنی روسیه؟

ارنست مندل، ۱۵ اوت ۱۹۷۵

* هیلی Healy رهبر حزب انقلابی کارگری Workers Revolutionary Party در انگلستان و لامبر Lambert رهبر سازمان کمونیست انترناسیونالیست Organisation Communiste Internationaliste در فرانسه است. هر دوی این سازمان ها که خود را تروتسکیست می دانند با اتحاد جنبش تروتسکیستی در سال ۱۹۶۳ مخالف ورزیدند و به جنبش متحد شده تخت رجمیری دبیرخانه متحد United Secretariat نیویورک - کنگه گاه.